



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ (۷۵) فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ (۷۶) قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ (۷۷) قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَنْحِلَكُنَّ عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۷۸) وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتُؤْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۷۹) فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمُ مُوسَى الْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۸۰) فَلَمَّا الْقُوا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (۸۱) وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ

﴿(۸۲)﴾

بعد از جریان حضرت نوح (سلام الله علیه) و انبیای دیگر که بخشی از آنها حضرت ابراهیم و انبیای بعدی بودند نوبت به جریان حضرت موسی و هارون (سلام الله علیهما) می‌رسد فرمود ﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم﴾ یعنی بعد از حضرت نوح و انبیای دیگر که یکی از آنها حضرت ابراهیم (علیه السلام) بودند موسی و هارون را ما مبعوث کردیم البته بعثت هارون هم‌زمان با بعثت موسی (سلام الله علیهما) نبود بلکه يك پیشنهاد بعدی حضرت موسی (سلام الله علیه) بود فرمود اینها را فرستادیم ﴿إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ﴾ به فرعون و درباریان فرعون و مفسدین و سرمایه‌داران و متمکنان فرعون که اینها چشم پرکن بودند ملأ بودند این‌گونه افراد را می‌گویند ملأ موسی و هارون (سلام الله علیهما) را برای هدایت فرعون و قوم فرعون به همراه آیاتمان فرستادیم ملاحظه می‌فرمایید آنچه را که

خداى سبحان در اين جمله تعبيه فرمود وجود مبارك موسى و هارون مبعوث هستند همراه با آيات الاهى هستند دو مبدأ فاعلى همه اينها ذات اقدس الاله است سه انگيزه هم هدايت انسانيت و راهنمايى فرعون و قوم فرعون است چهار و برقرارى عدل و داد پنج همه اينها را آل فرعون منكر شدند آنها در حقيقت استكبار كردند اين الف و سين و استكبار الف و سين و تا براى تأكيد است نه براى طلب و امثال ذلك پس ﴿استكبروا﴾ نظير استغفار كنيد اين چنين نيست كه طلب مغفرت باشد بلكه اين براى تأكيد است مثل ﴿فاستجاب لهم ربهم﴾<sup>۱</sup> كه شدت تأكيد را مى رساند اينها خيلى متكبرانه برخورد كردند همه اين حقايق را منكر شدند يعنى اين پنج شش امرى كه اين آيه در بر دارد تك تك اينها را نفى كردند مبدأ فاعلى را مبدأ قابلى را نظام داخلى را ساختار فعل را كه همه اينها را از اين آيات بر مى دارد تك تك اينها را انكار كردند حالا الان اين بخش از آيات تشريح مى كند كه مباني سه گانه اى كه به چند امر تحليل مى شود فرمود اينها خيلى مستكبرانه برخورد كردند و سنت سيئه اينها هم جرم خيزى بود ﴿وكانوا قوما مجرمين﴾ داب اينها نه اجرموا اين بود ﴿وكانوا قوما مجرمين﴾ اين قبيله قبطى ها قبيله جرم خيز بودند و از آنها جز جرم خيزى چيزى متوقع نبود خب حالا اين متن قضيه كه فرمود موسى و هارون (سلام الله عليهما) مبعوث شدند براى هدايت فرعونى ها همراه با آيات الاهى آنها استكبار كردند اين متن قضيه شرح اين قضيه و تفسير اين متن به اين است كه موسى چه آورد و اينها چه كردند كه استكبار كردند و انكار كردند موسى كلیم حق را از طرف ما آورد پس مبدأ نخستين خداست ﴿فلما جاءهم الحق من عندنا﴾ اين مبدأ فاعلى از طرف خدا مى آيد آنچه را كه آورد حق است نه سحر و موسى از طرف خدا آورد يعنى نبوتى دارد رسالتى دارد بعثتى دارد مأموريتى دارد پس موسى مى شود رسول خدا آنچه را كه آورد حق است نه سحر مبدأ همه اين امور هم ذات اقدس الاله است و براى هدايت

اینها هم آورد ﴿فلما جاءهم الحق من عندنا﴾ چون ما موسی و هارون را مبعوث کردیم حق از طرف ما بود ولی موسی و هارون این حق را گرفتند و رسانده آنها مستکبرانه برخورد کردند اولاً مبدأ فاعلی را منکر شدند نگفتند خدا فرستاد ثانیاً نظام داخلی را منکر شدند حق بودن او را و معجزه بودن او را انکار کردند گفتند سحر است ثالثاً آن هدف والایی که انبیاء داشتند که هدایت آنها بود آن را انکار کردند گفتند شما قصد سلطنت و حکومت دارید بر ما این اصول سه گانه که فروع فراوانی را زیر مجموعه خود دارد رأساً انکار کردند نظام فاعلی را انکار کردند که از طرف خدا نیست نظام داخلی را انکار کردند که این حق نیست باطل است این معجزه نیست این سحر است و سحر هم که باطل است نظام غایی را و هدفمندی را منکرند که شما برای هدایت جامعه و برقراری نظم و عدل نیامدید بلکه قصد سلطنت و حکومت دارید خب اساس کار انبیاء همین است دیگر یعنی انسانهای معصومی هستند با معجزه می آیند فرستنده اینها خداست هدف اینها هم ﴿لیقومون الناس بالقسط﴾<sup>۱</sup> است همه این امور را اینها انکار کردند ﴿قالوا ان هذا لسحر مبين﴾ با جمله اسمیه با تأکید ان و لام با تأکید وصف مبين برای سحر همه این مسائل را منکر شدند آیات بینات را گفتند سحر مبين پس از طرف خدا نیست تو خودت آوردی معجزه نیست بلکه سحر است به منظور قیام عدل و قسط و هدایت نیاوردی به منظور سلطنت و حکومت آوردی اینها را هم آل فرعون یاد ملأشان دادند یاد دیگران دادند که گفتند فرعون و درباریان فرعون به توده مردم مصر گفتند که این قصد دارد ﴿و یذهبوا بطریقتکم المثلی﴾ جلوی تمدن شما را بگیرد آن روش برین و برتر شما را از دست شما بگیرد ﴿قالوا ان هذا لسحر مبين﴾ با این تأکیدات که همه اینها نشانه استکبار است موسی کلیم (سلام الله علیه) دید اینها همه این اصول را منکرند لذا تعبیراتش محفوف با استفهام انکاری است ﴿قال موسی أتقولون للحق لما جاءکم أسحر هذا﴾ در تعبیرات

دیگر انسان بیش از يك بار استفهام ندارد قدم به قدم استفهام می‌کند استفهام انکاری این نشانه آن است که وجود مبارك موسی کلیم دید اینها از هر جهت منکر حقّند لذا از هر جهت خواست استفهام انکاری داشته باشد توییخ کند تعبیر کند که این چه حرفی است که شما می‌زنید اولاً حق است از طرف خدا آمده ثانیاً برای هدایت شما آمده سحر نیست ﴿قال موسی أتقولون للحق لما جاءکم﴾ این حق از طرف خدای سبحان آمده است ﴿اسحر هذا﴾ خوب حالا بیاییم ببینیم سحر است یا نه اگر ثابت نشد سحر است و ثابت شد معجزه است آن سه مطلب هم ثابت می‌شود یکی اینکه من پیغمبرم ساحر نیستم یکی اینکه از طرف خدا آمدم یکی اینکه هم برای هدایت شماست چون معجزه برای به هم زدن نظام راحت که نمی‌آید معجزه برای ﴿ليقوم الناس بالقسط﴾ می‌آید پس آن اصول سه‌گانه که من رسولم فرستنده من خداست نه دیگری انگیزه و هدفم قیام شما به عدل است با این تبیین که این معجزه است و سحر نیست ثابت می‌شود ﴿اسحر هذا﴾ شما هم می‌دانید ما هم می‌دانیم که بالأخره ساحر به مقصد نمی‌رسد و سحر به مقصد نمی‌رسد چون این يك بازی بیش نیست يك چشم بندی بیش نیست سحر که واقعی ندارد و ساحر هم که واقع طلب نیست ﴿ولا يفلح الساحرون﴾ این را که همه می‌دانید این جزء جدال احسن است یعنی مقدمه معقول مقبول يك وقت است که از مقبولات مردم که مورد پذیرش خصم است استفاده می‌شود ولی معقول نیست این يك جدال باطلی است که استفاده از ضعف فکر طرف و انبیاء (علیهم السلام) منزّه از این روش‌اند يك وقت است که نه يك مقدمه‌ای است که هم معقول است هم مقبول است منتها صبغه مقبولیتش مورد استدلال است می‌شود جدال احسن فرمود شما هم که قبول دارید ما هم که قبول داریم که سحر به مقصد نمی‌رسد چیز باطلی است باطل نه می‌ماند نه عده ای را به مقصد می‌رساند آنها گفتند به اینکه آن چه را که ما تا حال گفتیم درباره نظام داخلی این امر بود که ما

می‌گوییم هذا سحر شما می‌گویید هذا معجزه ما می‌گوییم ﴿لَسَحَر مَبِين﴾ شما می‌گویید آیه بینة این درباره ساختار باطنی ما می‌گوییم هدف‌تان سلطنت بی‌جا و اینکه سرزمین ما را بگیرید و بر ما مسلط بشوید برای همین منظور آمدید شما می‌گویید ما آمدم شما را هدایت کنیم به مقصد برسانیم ﴿قَالُوا أَجِئْنَا لَتُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اِبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْاَرْضِ﴾ شما آمدید جلوی تمدن ما را بگیرید ما را از سنت گذشته و از رسوم و فرهنگ نیاکانمان جدا کنید و بر ما حکومت کنید خلاصه ما شما را قبول نداریم این يك قطع‌نامه صریح پس هم نظام داخلی را منکر شدند یعنی گفتند این حق نیست سحر است هم نبوت آن دو بزرگوار را مخصوصاً موسی کلیم (سلام الله علیه) را انکار کردند هم مبدأ فاعلی‌اش که خداست پذیرفتند هم مبدأ غائی‌اش که هدایت مردم است ﴿لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۱</sup> را انکار کردند خب پس حالا درگیری و دعوا روی این محور اصلی است که ﴿هذا فخران باطل هذه معجزه بینة ان سحر مبین﴾

سؤال: ... جواب: عقیده نداشت ولی علم داشت چون در بحثهای قبل هم ملاحظه فرمودید عقیده غیر از علم است او یقین داشت این معجزه است او یقین داشت وجود مبارك موسی کلیم از طرف خدا آمده است علم غیر از عقیده است در بحثهای سال‌های گذشته هم ملاحظه فرمودید در عقیده دوتا گره لازم است در علم يك گره لازم است این عقد را که اصطلاح منطقی است مستحضرید در کتابهای منطق به قضیه می‌گویند عقد برای اینکه بین موضوع و محمول گره می‌خورد اگر کسی گفت زید قائم بین قیام و بین زید گره زده است و گره همان هو است یا اصل است که در قضیه به کار می‌رود می‌گویند زید ایستاده است این است بین قائم و بین زید گره می‌زند لذا قضیه را می‌گویند عقد اینجا محور علم است اما حالا محصول این علم را انسان به جان خود هم گره بزند که بشود عقیده آن کار همه

نیست که در بحث دیروز هم گذشت این يك عالم با عمل می‌خواهد يك عالم ربانی می‌خواهد عالم ربانی آنچه را که فهمید و برای او ثابت شد به جان خود گره می‌زند با دست بی دستی جان گره می‌زند وقتی گره خورد می‌شود معتقد می‌شود عقیده او دیگر چیزی را نمی‌شود از او گرفت این همیشه با عمل صالح همراه است و دستش را هم هرگز نمی‌بندد که در مسائل امتحان الهی عقیده مجموعه اندیشه و انگیزه است مجموعه جزم و عزم است مجموعه دو تا گره است عقیده نداشت ولی علم داشت که در بحث دیروز این آیه سوره مبارکه نمل خوانده شد که ﴿وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾<sup>۱</sup> یقین داشتند در آیه دیگر وجود مبارك حضرت موسی به فرعون فرمود که ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَوَاءً إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ﴾<sup>۲</sup> برای تو مسلم است که اینها معجزه است و خدا فرستاده ولی تو قبول نمی‌کنی ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ﴾<sup>۳</sup> یعنی آن گره اول هست آن عقد هست ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَوَاءً إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ﴾<sup>۴</sup> بنابراین فرعون مسلماً می‌دانست ولی باور نداشت این می‌شود استکبار تنها کفر نیست ﴿قَالُوا اجْتَنِبْنَا لَتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا﴾ تو آوردی برای اینکه ما التفات کنیم التفات در این گونه از موارد غالباً با آن که نشانه تجاوز است استعمال می‌شود نه الی ما معمولاً در تعبیرات عرفی تعبیر می‌کنیم به التفات الیه اما خوب التفات از جایی است به جای دیگر این ناظر به آن از جایی است که به موسی کلیم (سلام الله علیه) گفتند که ما این حرفها را آوردیم که ما را از سنت و سیرت نیاکانمان بازدارد کار شما بازدارد از تمدن نیاکان ماست هدف شما هم حکومت و سلطنت بر ماست لذا ما شما را قبول نداریم ﴿قَالُوا اجْتَنِبْنَا لَتَلْفِتَنَا﴾ این همزه تقریر است در قبال آن همزه انکار ﴿اجْتَنِبْنَا لَتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ أَبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ﴾ شما بشوید سلطان زمین ما می‌شویم رعیت شما پس هدف شما کار شما بازدارد از تمدن

۱ - سوره نمل، آیه ۱۴

۲ - سوره اسراء، آیه ۱۰۲

۳ - سوره اسراء، آیه ۱۰۲

۴ - سوره اسراء، آیه ۱۰۲

نیاکان ماست اولاً غرض شما هم حکومت و سلطنت بر ماست ثانیاً لذا ما شما را قبول نداریم ثالثاً ﴿وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ که به صورت سریع گفته و ما شما را قبول نداریم اینجا تحدی و مبارزه علمی شروع می شود وجود مبارك موسى کلیم خوب آیاتش را آورده روشن ذکر کرده تحدی کرده مبارز طلب کرده گفته این معجزه است معجزه آن است که با تحدی همراه است فرعون به مبارزه برخاست ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ اَنْتَوْنِیْ بِکُلِّ سَاحِرٍ عَلِیْمٍ﴾ او دستور داد تمام ساحرانی که در آن فلات وسیع مصر بودند هر کسی کارشناس تر بود در مسئله سحر او را دعوت کردند این همایش بخشهای فراوانی دارد که به طور متناوب در آیات و سور قرآن کریم آمده یک بخشش که در سوره مبارکه یونس آمده این است ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ اَنْتَوْنِیْ بِکُلِّ سَاحِرٍ عَلِیْمٍ﴾ پس بیایید در مسئله سحر کارشناس باشد ﴿فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسٰی الْقَوٰی مَا اَنْتُمْ مَلَقُوْنَ﴾ حالا سحره آمدند فرعون به آنها چه گفت آنها به فرعون چه گفتند چه قول و قرارداد کردند و چه وعده ای دادند آنها در سور دیگر است میدان مسابقه مشخص شد زمان مسابقه مشخص شد ﴿وَ اِنْ یَحْشُرَ النَّاسُ ضَحٰی﴾<sup>۱</sup> مشخص شد نیم روز باشد ساعت مثلاً چاشت و به اصطلاح اینها ساعت زحی ساعت ده یازده باشد که همه حاضرند در یک روزی باشد که همه مردم بتوانند شرکت کنند در یک میدان عمومی باشد اینها را در سایر سور بیان فرمود ﴿وَ اِنْ یَحْشُرَ النَّاسُ ضَحٰی﴾<sup>۲</sup> باشد همه در آن میدان جمع باشند وقتی جمع شدند وجود مبارك موسى کلیم (سلام الله علیه) با آن ساحران قرار گذاشت که شما اول می آزمایشید یا من بنا شد که آنها اول این سحرهای خودشان را به کار ببرند آنها چوبها و طنابهای فراوانی فراهم کردند که ﴿سَحَرُوا اَعِیْنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوْهُمْ﴾<sup>۳</sup> آن گاه ﴿یَخِیْلُ اِلَیْهِ مِنْ سَحَرِهِمْ اَنْهَا تَسْعٰی﴾<sup>۱</sup> از عسی و حبار از چوبها و طنابها اینها همه

۱ - سوره طه، آیه ۵۹

۲ - سوره طه، آیه ۵۹

۳ - سوره اعراف، آیه ۱۱۶

را فراهم کردند و قرارشان این بود که اول آنها بیندازند بعد موسی کلیم وجود مبارك موسی کلیم فرمود ﴿الْقُوا مَا

انتم ملقون﴾<sup>۱</sup> هر چه می‌خواهید بیندازید و آزمایش کنید بیندازید و به کار ببرید اینها بعد از آن قراردادهایی است

که در سایر سور آمده است ﴿فَلَمَّا الْقُوا﴾<sup>۲</sup> وقتی آن طناب‌ها و آن چوب‌ها را انداختند که ﴿يَخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ

انها تسعی﴾<sup>۳</sup> ﴿وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُ بِسِحْرٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۴</sup> این آیات که در سایر سور می‌گذرانند در چنین فضایی وجود

مبارك موسی کلیم با ضرس قاطع فرمود ﴿قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ﴾ این سحر است این صغری و هر سحری

را هم خدا باطل می‌کند این کبری پس این را هم باطل می‌کند ﴿مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُ﴾ در حقیقت خدا

این را باطل می‌کند چون در آزمون‌های دینی در مبارزات دینی دیگر جا برای مهلت نیست مهلت برای مراحل دیگر

است وقتی معجزه مطرح شد تحدی مطرح شد دیگر مهلت تمام شده است ﴿إِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلَحُ عَمَلَ

الْمُفْسِدِينَ﴾ ذات اقدس اله عمل انسان‌های مفسد را صالح نمی‌کند بلکه خداوند حق را تحقیق می‌کند می‌فهماند تبیین

می‌کند اجماع می‌کند و حمایت می‌کند و مخالف عقل را هم سرکوب می‌کند ﴿وَيَحْقِ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ

الْمُجْرِمُونَ﴾ ولو آنها نفهمند نه تنها انزجار قلبی است بلکه تمام تلاش و کوشش خودشان را هم بکنند نگذارند حق

پیروز بشود این چنین نیست در میدان مبارزه و مسابقه الا و لابد حق پیروز است ﴿كُتِبَ اللَّهُ لَا غَلْبَ لَنَا وَرُسُلِي﴾<sup>۵</sup>

در میادین دیگر که سخن از آزمون و امثال ذلك باشد البته خدای سبحان مهلت می‌دهد در بخشهای دیگر آن وقت

وجود مبارك موسی کلیم عصا را انداخت و خدای سبحان دستور داد که ﴿وَأَلْقَ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا

۱ - سورة طه، آیه ۶۶

۲ - سورة يونس، آیه ۸۰

۳ - سورة اعراف، آیه ۱۱۶

۴ - سورة طه، آیه ۶۶

۵ - سورة اعراف، آیه ۱۱۶

۶ - سورة مجادله، آیه ۲۱



صنعوا کید ساحر و لا یفلح الساحر حیث أتی<sup>۱</sup> به موسی کلیم (سلام الله علیه) فرمود حالا که اینها عسی و حبار آن عصاها و حبلها را انداختند آن میدان وسیع شده میدان مار تو هم آن عصا را بینداز ﴿وَالْقَ مَا فِي يَمِينِكَ﴾<sup>۲</sup> خوب اگر القا کردی چه می‌کند این عصا تلقف این جواب الق که مجزوم است ﴿وَالْقَ مَا فِي يَمِينِكَ﴾<sup>۳</sup> وقتی آنچه را که در دست توست غالباً تعبیر ذات اقدس الاله ﴿مَا فِي يَمِينِكَ﴾<sup>۴</sup> است نمی‌گوید عصا برای اینکه عصا بودن فرع بر این است که خدا بخواهد عصاست اگر شیء این اشیاء يك ذاتیت داشته باشند استقلال داشته باشند که خدای سبحان در کان ناقصه اینها تصرف بکند فقط باید اوضاع اینها را تغییر بدهد این بله مثل دیگران می‌شود که این يك چوب است خدا درباره چوب دخل و تصرف می‌کند اما اگر در برابر ذات اقدس الاله هیچ چیزی مالك هیچ چیز نبود این چنین نیست که واقعاً چوب چوب باشد که چوب چوب است اگر خدا بخواهد چوب مار است اگر خدا بخواهد مار دوباره برمی‌گردد چوب می‌شود اگر خدا بخواهد تعبیر ذات اقدس الاله از اول تا آخر در جریان حضرت موسی غالباً این است ﴿يَا مُوسَى مَا فِي يَمِينِكَ﴾ چیست در دست تو؟ این اگر اوایل امر نبود نمی‌گفت يك عصا است می‌گفت هر چه تو بخواهی فرمود عصاست ﴿مَا فِي يَمِينِكَ﴾ عرض کرد عصاست فرمود الق بینداز بینیم چیست دید مار است آن‌گاه می‌گوید تا تو چه بخواهی هر چه که تو بخواهی آن است نه اینکه این عصاست تو درباره عصا تصمیم بگیری خب در اینجا فرمود ﴿القَ مَا فِي يَمِينِكَ﴾<sup>۵</sup> ما هر چه بخواهیم آن به همان صورت درمی‌آید ﴿القَ مَا فِي يَمِينِكَ﴾ وقتی القا کردیم ﴿القَ مَا صَنَعُوا﴾ صنعت اینها مصنوع اینها را این بلع می‌کند مصنوع اینها در بحثهای قبلی هم ملاحظه

۱ - سورة طه، آیه ۶۹

۲ - سورة طه، آیه ۶۹

۳ - سورة طه، آیه ۶۹

۴ - سورة طه، آیه ۶۹

۵ - سورة طه، آیه ۶۹

فرمودید چوب نبود مصنوع اینها طناب نبود اینها روی طناب و چوب سحر را اعمال کردند این را به صورت مار درآوردند سحر مصنوع اینهاست نه طناب و چوب فرمود این ما فی یمینک را القا بکن این مصنوع اینها را بلع می‌کند وجود مبارک موسی هم عرض کرد چشم ما فی یده را آن عصا را که القا کرد همه تماشاچی دیدند که يك مار واقعی در میدان است بقیه يك مشت چوب و يك مشت طناب هستند که افتادند سحر را باطل کرده نه چوب‌ها را خورده نه طناب‌ها را خورده حالا آن روایاتی که درباره وجود مبارک حضرت امام رضا است باید بحث بشود تحقیق بشود که چند گونه ممکن است غرض آن است که ظاهر آیه این است که سحر را باطل کرده نه چوب‌ها را خورده ﴿وَالْقَ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا﴾<sup>۱</sup> ما صنعوا که چوب و طناب نبود اینجا هم فرمود ﴿مَا جِئْتُمْ بِهِ﴾<sup>۲</sup> از سحر است و خدا سحر را باطل می‌کند نه چوب را از بین می‌برد طناب را از بین می‌برد وقتی وجود مبارک موسی کلیم (سلام الله علیه) این عصا را انداخت همه تماشاچی دیدند که يك مار واقعی در میدان است بقیه يك مشت چوب است آنجا افتادند يك مشت طناب است آنجا افتادند کاری هم به کار کسی ندارند این معنای ابطال سحر است نه بلع کردن چوب و طناب ﴿الْقَفْ مَا صَنَعُوا﴾ انما منتها این کتابت قرآن کریم انما ما با ان متصلاً نوشته می‌شود ولی خوب این رسم الخط خاص خود قرآن است وگرنه اصلش این بود که انَّ ما ما يك انما داریم يك ان ما داریم این جایی است که ان ما است مثل ﴿وَاعْلَمُوا انما غنمتم من شيء﴾<sup>۳</sup> در کتاب‌های عربی این چنین نوشته می‌شود «ان ما غنمتم» اما رسم الخط قرآن کریم این است که این ما را با ان متصلاً می‌نویسند وگرنه انما نیست انما هم نیست ﴿انما غنمتم من شيء﴾<sup>۴</sup> اینجا هم

۱ - سورة طه، آیه ۶۹

۲ - سورة يونس، آیه ۸۱

۳ - سورة انفال، آیه ۴۱

۴ - سورة انفال، آیه ۴۱

فرمود آن شما آنچه که انجام دادید ﴿تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾<sup>۱</sup> یعنی این عصای موسی کلیم مصنوع اینها را می‌بلعد مصنوع اینها هم کید است پس کید را از بین می‌برد نه چوب را و نه طناب را اینها که کید نبودند مصنوع آنها هم نبودند اینجا هم که فرمود ﴿مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحَرُ إِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُ﴾ سحر را باطل می‌کند البته آن معنی هم اگر باشد که مشهور بین اهل تفسیر است آن معنی هم حق را ثابت می‌کند بالأخره اما بحث در این لطایف قرآنی است که از این قبیل است یا آن قبیل آن قبیل هم باشد حق است ثابت می‌شود این معجزه است هیچ محذوری هم پیش نمی‌آید شاید با آن روایت هم مثلاً يك قدری نزدیک‌تر باشد.

سؤال: ... جواب: بله این وجه دوم است اما این مع الواسطه است آن دقیق‌تر است بلاواسطه است با ظاهر قرآن هم سازگار است.

سؤال: ... جواب: نه ظاهر قرآن که با وجه اول سازگار است فرمود ﴿تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ﴾<sup>۲</sup> این صغری و کبری شکل اول از این ظریف‌تر فرمود تلقف المصنوع نه یکی فرض مجاز یکی فرض مصنوع که چوب و طناب نیست.

سؤال ... جواب: نه می‌شود مجازت ولی ما باشیم و حقیقت باشد و ظاهر ماست این است که مصنوع را از بین برد مصنوع سحر است نه چوب و عصا کید را خورد نه چوب و عصا را دو گونه یکی حقیقت یکی مجاز اگر يك وقتی همین کاری که وجود مبارك موسی کلیم کرد وقتی عصا را انداخت همه می‌بینند يك مشت چوب و يك مشت طناب در میدان افتاده يك مار دارد حرکت می‌کند خوب این روشن‌تر می‌شود برایشان که کید را از بین برد سحر را از بین برد نه چوب و طناب را البته اگر ظاهر قرآن این‌طور بود که تلقف العسی و الحبال آن هم درست بود آن هم معجزه

۱ - سورة طه، آیه ۶۹

۲ - سورة طه، آیه ۶۹

بود اما خوب نیست که به هر تقدیر فرمود ﴿ان الله سيضلله ان الله لا يصلح عمل المفسدين﴾ عمل مفسد را ذات اقدس الاله هرگز به مقصد نمی‌رساند آدم يك حسابی دارد يك كتابی دارد فتحصل موسی کلیم پنج حرف آورد که آن محورهای اصلی‌اش سه تاست یکی مبدأ فاعلی است که این کارها از خدا است دوم ساختار داخلی است که این کار معجزه است سحر نیست سوم انگیزه و هدف است که هدف برقراری نظم و عدل و انسانیت و هدایت شماست الی الله آنها هر سه اصل اصول دین را منکر شدند گفتند این معجزه نیست سحر است قهراً شما پیغمبر نیستی متنبی هستی و مثلاً مفتری و تو از خودت گفتی از طرف خدای سبحان نیست پس مبدأ فاعلی‌اش او نیست انگیزه تو هم ﴿تلفتنا عما وجدنا عليه آباءنا و تكون لكم الكبرياء﴾ است می‌خواهی حکومت کنی وجود مبارك موسی کلیم آمده معجزه بودن این را ثابت کرده است وقتی اعجاز این ثابت شد ثابت می‌شود که خودش پیغمبر است و ثابت می‌شود که فرستنده او خداست و ثابت می‌شود که انگیزه و هدف او قیام مردم بالقسط و العدل است و هدایت مردم.

«والحمد لله رب العالمين»